

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

خلیل الله معروفی  
۱۵ فیبروری ۲۰۲۵

## یادداشت:

این نوشته، که بر زوایائی از دستور زبانهای دری و عربی پرتو می افکند، ماهها پیش روی کاغذ افتید، اما نسبت گرفتاریهای مبرم راقم، به پایه اكمال نرسید. اینک، که فرصتی دست داده است، آن را از خامکوک برون آورده و به حضور خوانندگان عزیز و بالخاصه علاقه مندان قواعد ساختمانی زبان، تقدیم میکنم. ضمن این مقاله به شجره نزول کلمه معروف "الکحل" هم چیزی نگاشته شده و صورت درست و اصیل املائی آن. در تداول زبانهای منطقه ما این کلمه را به اقتفاء از زبانهای فرنگی در هیئت "الکهل" و "الکهل" و حتی "الکل" مینگارند.

(خلیل الله معروفی - جرمنی - ۱۲/۰۲/۲۰۲۵)

## خمر - خمیر - تخمر - تخمیر ...

### خمیرمایه - الکحل

دوست عزیزم، آقای "دپلوم انجنیر قیس کبیر" ضمن کامنت مدتها پیش خود در جواب کامنت سردرگم و نامربوط کسی به نام "احمد آریا"، کامنتی نوشت و ازین درویش گوشه نشین نیز ذکر خیری نمود؛ و ضمناً خواهش فرمود تا درین ارتباط چیزی از نگاه فن سخن و بالخاصه از نظر "دستور زبان" بنگارم تا اذهان خوانندگان ارجمند در زمینه روشن گردد؛ و از جمله ذهن "خوبرده" آن بنده خدا، نیز اندکی بیدار شود. اینست، که با وجود حصر بودن شرائط و تشتت افکار، ولو با تأخیر بسیار زیاد، دست به قلم میبرم و این مقاله را به سر میرسانم:

در قرآن مجید از رجس[نجس- افتضاح] بودن "خَمْر" و "مَیْسِر" سخن رفته است، که مراد از آن "شراب" و "قمار" است.

"خمر" (به فتح حرف اول و سکون حرف دوم) کلمه عربی ست، که در دو مفهوم کاملاً متفاوت استعمال میشود؛ یکی "مفهوم اسمی" و دیگری "مفهوم فعلی":

- "خمر" در مفهوم اسمی، به معنای "شراب" است؛ چنان، که در آیت مبارکه قرآنی تذکر رفته است؛ و چه چیزی بالاتر و بهتر از "کتاب آسمانی مسلمانان"، از دانش "زبان عربی" میتواند حکایت کند؟؟؟  
- مگر "خمر" در "مفهوم فعلی"، به معنای "پوشاندن و یا مخفی کردن" به کار رفته است؛ همین و بس.

آگاهان از زبانها و دستورهای زبان به نکوئی دانند، که:

– "زبان عربی" یک "زبان اشتقاقی" ست؛ و این بدین معناست، که تمام کلمات در زبان عربی از "ریشه" یا "ماده" خود اشتقاق مییابند؛ این مگر بدین معنی نیست، که مشتقات عین ریشه و عین ماده در "معنی و مفهوم و مدلول" خود، از هم "عُدول و انحراف و اختلاف" نکنند و تفاوتهای بارز از خود نشان ندهند؛ چنان، که از ریشه "خمر" کلمات نامعدودی از قبیل "خامر" و "خَمَّار" و "خَمَّار" و "خَمَّار" و "مخمور" و "خَمْره" و "خَمْره" و "خمیر" و "تخمیر" – و اسم فاعل آن؛ یعنی "مُخَمَّر" – و "تخْمُر" و "تخامر" و "مخامره" و "اختمار" (خمیر کردن، رسیدن خمیر) و "استخمار" (بی اندازه شراب خوردن) و غیرهم و غیرهم اشتقاق یافته اند، که همه در "زبان عربی" مورد استعمال میباشند. ازین مثالها بر سیل تابلوی اشتقاقات فهمیده میتوانیم، که:

– ریشه و ماده اشتقاقی کلمات بالا همه "خمر" است؛ همین و بس!!! ازینرو ادعای ناخراس و ناتراش آن وطندار ما، که ضمن کامنت سردرگم اول خود، "خمیر" را مشتق از "تخمر" پنداشته است، تا چه اندازه بی اساس و دور از واقعیت و کاملاً بعید از دانش "صرف عربی" ست!!!

کلمات مثال داده شده بالا از نگاه "صرف عربی" همه و بالتمام مربوط به "مقولات دستوری" خود میباشند؛ مثلاً:

– "خامر" – اسم فاعل از مصدر سه حرفی "خمر" است؛

– و "خَمَّار" – صیغه مبالغه از مصدر سه حرفی "خمر" است؛

– و "مخمور" – اسم مفعول مصدر "خمر" است؛

– و "تخْمُر" مصدر متعدی و از باب "تَفْعُل" این ریشه است؛

– و "إِخْمَار"، مصدر باب "إِفعال"؛

– و "مُخَمَّره"، مصدر باب "مفاعله"؛

– و "تخامر"؛ مصدر باب "تَفَاعُل"؛

– و "اختمار"، مصدر باب "اِفْتَعَال"؛

– و "استخمار"، مصدر باب "اِسْتِفْعَال"؛

– و "تخمیر" – مصدر متعدی از باب "تَفْعِيل"؛

– و "مُخَمَّر" (به کسر میم دوم) اسم فاعل از مصدر "تخمیر" است؛

– و "مستخمر" (به کسر میم دوم و بر وزن "مستقل" و "مستکبر" و "مستشعر" و "مستطیل") اسم فاعل از مصدر

"استخمار" و به معنای "بسیار شرابخور" و به اصطلاح عامیانه کابلی، "بیحد شرابی" ست؛

– و سرانجام "خمیر" عبارت از "صفت مشبهه" از مصدر "خمر" است؛ و قس علی هذا!!!

جهت روشن شدن نکته آخرین به تذکر می‌ارزد، اگر بگویم، که:

– "خمیر" از نگاه صرف عربی بر وزن "فعلیل" است، که مشهورترین وزن "صفت مشبهه" میباشد. ازین سنخ کلمات

را در زبان عربی بسیار زیاد داریم، که بعضاً در زبانهای ملی ما هم کاملاً متداول هستند، از قبیل:

"فطیر" و "سمیر" و "زبیب" (کشمش) و "ضمیر" و "نذیر" و "بشیر" و "اسیر" و "قبیل" و "سبیل" و "بدیل" و "نسیم"

و "کریم" و "رحیم" و "حکیم" و "حسیب" و "نصیب" و "وضیع" و "شریف" و "عجیب" و "غریب" و "نجیب" و

"خبیث" و "رفیع" و "رهین" و "ذهین" و "ثمین" و "سمین" و غیرهم و غیرهم!!!

مگر "احمد آریا" ضمن کامنتهای انحرافی دوگانه خود، دوبار کلمه "خمیر" را به معنای "مخلوط کردن" استعمال کرد؛ و این "کنف مطلق" است از نگاه دستورهای زبان دری و عربی!!! ناگفته نماند، که فرموده آقای "قیس کبیر"، که کلمه "خمیر" را از "نظر دستوری" به حیث "صفت" اعلام کرده بود، عین حقیقت است!!!

تکرار میکنم، که در همینجا بر گفته درست و قانونمند محترم "قیس کبیر" باید صحنه بگذارم، که کلمه "خمیر" را از نگاه "صرف عربی" کاملاً بجای، به حیث "صفت" قلمداد کرده است؛ ولی:

ولی همدینجا گفته آن بنده خدا را، که با درک عامیانه و "کس مخر" خود، "خمیر" را از نظر "صرف عربی" به حیث "اسم" و حتی "فعل" قلمداد میکند، با پوزخند بدرقه میکنم و از دل و جان اقرار میکنم:

– که "بنده خدا" نه از "زبان عربی" بوئی برده است و بالخاصه نه از "صرف عربی"!!!

– که "بنده خدا" با بسا کامنتهای معجون مرکب خود خلق خدا را به بیراهه میکشاند و گمراه میگرداند!!!

– که حاشا و کلاً، اگر سخنان بی اساس و هوائی "بنده خدا" – اعنی "احمد آریا" – را درج "قاموس کبیر" کنند!!!

– مگر صمیمانه اقرار میکنم، که کلمه "خمیر" – که "ساخت صرفی" آن در بالا به تفصیل گذشت – در "زبانهای عجم"؛ تکرار میکنم در "زبانهای عجم" – حیثیت "اسم" را دارد؛ و همدینجا:

– و همدینجا باید تذکر بدهم، که در زبان عربی کلمه "خمیر" را به "مفهوم عجمی" آن هرگز و هیچگاه استعمال نمیکند؛ و در عوض کلمه "عجین" را به کار میبندند!!!

با همین تذکرات اندک، کامنتم را در باره "خمر و خمیر و خمار و مخمور و ..." خاتمه میبخشم، ولی سخنی چند در مورد کلمات "خمیرمایه" و "الکل" را پیش میکشم.

### "خمیرمایه":

کلمه مشهور "خمیرمایه" یک ترکیب ادبی "دری/فارسی" ست؛ و آن همانست، که در زبان عذب عوام افغانستان به "خمیر تُرش" شهرت دارد. وقتی خمیر رسید و آن را جهت نان پختن به مصرف رسانیدند، در زیر تگره به اندازه یک زغاله خمیر را باقی میگذارند و رویش را با چندین پوشش و "سُنک" میپوشانند، تا با گذشت یک شبانه روز "ترش کند" و به اصطلاح عوام "بوزه" گردد. این خمیر شبمانده و بوزه شده اینک حکم "خمیر تُرش" را دارد، که آن را برای خمیر کردن مایه میزنند. "خمیرمایه" یا "خمیر ترش" از نگاه کیمیاوی وظیفه "کتلیزور" یا "کتلیزاتور" و یا "مُخَمَّر" را به عهده دارد، که باعث "رسیدن" و گویا "تخمر" خمیر به کار برده میشود.

گفتم، که کلمه "خمیرمایه" یک ترکیب دری/فارسی ست – و به جار بلند و به آواز رسا باید گفت، که تنها و تنها "ساخت دستوری" و "چوکات صرفی" و "قالب گرامری" کلمات مرکب است، که "نام دستوری" آن را تعیین میکند – فارغ از آن، که اجزای مرکبه و ترکیب کننده، دری/فارسی باشند، یا دری/فارسی و کدام زبان دیگر و یا کلمات کاملاً بیگانه و خارجی. مثال میزنم تا موضوع کاملاً روشن گردد:

– کلمه "سکرترجنرال" یک ترکیب "دری/فارسی" ست، با وجودی، که اجزای مرکبه آن؛ یعنی "سکرتر" و "جنرال" هردو کلمات فرنگی هستند. در زبان "دری افغانستان" این ترکیب را با لغت مقبول و بی اندازه رسا و بامفهوم و ساده و بی پیرایه "سرمنشی" تعبیر میکنند؛ چنان، که گوئیم:

– "سرمنشی ملل متحد"

– یا "سرمنشی پیمان ناتو"

– و یا "سرمنشی حزب کمونیست"

در کشور امروزی "ایران" در عوض ترکیب ساده و زیبا و بیحد رسای "سرمنشی"، ترکیب "هشت رخ نه گرد" و نامتوازن "دبیر کُل" را استعمال میکنند؛ و حاشا و کلاً اگر "اهل مطبوعات و نویسندگان و صاحبان قلم افغانستان"، این ترکیب ناموزون و نامتعادل را استعمال کنند!!!

- "جنرال قنسل" نیز یک ترکیب "دری/فارسی" ست، با وجودی، که اجزای متشکله آن؛ یعنی هم "جنرال" و هم "قنسل"، هردو از فرنگ آمده اند. بعضاً در عوض "جنرال قنسل" از ترکیب "سر قنسل" هم استفاده میشود!!! البته باید گفته شود، که ترکیبات "سکرترجنرال" و "جنرال قنسل" در زبان فرانسوی هم به عین صورت استعمال میگردند - البته با تلفظ ناز ادنه فرانسوی.

- "سلسله جبال" یک ترکیب "دری/فارسی" ست، با وجودی، که کلمات "سلسله" و "جبال" هردو عربی هستند!!! - "منطقه حازه" و "منطقه بارده" نیز ترکیبات دری/فارسی هستند، علی رغم آن، که کلمات متشکله آنها؛ یعنی "منطقه" و "حازه" و "بارده"، هر سه کلمات عربی میباشند!!!

- "بزرگ اعظم" هم یک ترکیب "دری/فارسی" ست، با وجودی، که اجزای مرکبه آن؛ یعنی "بزرگ" و "اعظم" هردو کلمات عربی میباشند. قابل تذکر است، که کلمه "بزرگ" (به فتح اول و رای مشدّد) کلمه عربی و به معنای "خشکه" و یا "زمین خشک" است؛ و نیز قابل تذکر است، که "اعظم" از نگاه صرفی، "صفت تفضیل" و یا "صفت تفضیلی" عربی ست و درینجا در معنای "بزرگترین" است!!!

- "اوقیانوس کبیر" نیز یک ترکیب "دری/فارسی" ست، با وجودی، که کلمات "اوقیانوس" و "کبیر" هردو عربی هستند؛ چون اولی کلمه معرب ("عربی شده") است و "کبیر" کلمه مشهور عربی ست!!!

- "قاموس کبیر" یک ترکیب "دری/فارسی" ست، با وجودی، که اجزای مرکبه آن؛ یعنی "قاموس" و "کبیر" هردو کلمات عربی میباشند!!!

ترکیبات نامعدود و بیحد مشهوری از قبیل "ملل متحد" و "شورای امنیت" و "اضلاع متحده" و "ایالات متحده" و "صنایع مستظرفه" و "صنایع ثقیله" و "صنایع خفیفه" و "جامعه مدنی" و "هلال احمر" و "خیر جاری" و "اولاد صالح" و "سرعت نور" و "قوای مسلح" و "تصویر ذهنی" و "توافق سریع" و "تصور خیالی" و "رئیس جمهور"، و "صدر اعظم" و "وزارت دفاع" و "وزارت امور داخله/ امور خارجه/ صحیه/ معارف/ فوائد عامه/ معادن" و "ریاست بلدیه" و "ریاست استحکام" و "ریاست تشکیلات" و "رئیس تقشیش" و "مدیر عمومی" و "رئیس عمومی" و "علیا رتبه" و "عالی مقام" و "عالی حضرت" و "عالیشان" و "عالیرتبه" و "مستوفی ممالک" و "شورای نظار" و "قطی عطار" و "رئیس استخبارات" و "شورای ملی" و "مقالات مستند" و "مآخذ/منابع مطمئن" و "اقدامات لازمه" و "منابع ثقه" و "منافع مادی" و "مسائل اقتصادی/ سیاسی/ دفاعی/ تدافعی/ اجتماعی/ ثقافتی" و "بحر محیط" و "بحر علم" و "قیمت اجناس/اموال" و "وقت ملاقات" و "انتخابات ریاست جمهوری" و "حسن ختام" و "تکرار حسن" و "طوفان عظیم" و "کثرت مقالات" و غیرهم و غیرهم، همه و همه و بلا استثناء در همین شیما می آیند، زیرا:

- همه ترکیبات دری/فارسی هستند، چون قالب و چوکات دستوری آنها چنین حکم میکند!!!

- صرف نظر ازین، که خشت و گل و مواد خام و اجزای متشکله آنها، دری/فارسی باشند و یا بیگانه و خارجی!!!

**خمیرمایه - خمیر ترش:**

بعد از تشریحات نسبتاً مفصل در باب "خمر و خمیر و تخمر و ..." و تذکرات فراوان و امثالاً نهمار صرفی، اینک وقت آن رسیده است تا بین ترکیبات "خمیرمایه" و "خمیر ترش"، مقایسه ای صورت بگیرد و قضاوت گردد، که کدام یک رساتر و بامفهومتر است؟؟؟

– اول از همه باید بدانیم، که "خمیرمایه" یک "ترکیب ادبی" است؛ و آن هم از نگاه دستوری، "اضافه مقلوب" است از ترکیب "مایه خمیر". احتمال میدهم، که ترکیب "خمیرمایه" از "فارسی ایران" به دری ما سرایت کرده است. همدرینجا باید دانست، که کلمه "خمیرمایه" در زبان عامیانه دری افغانستان قطعاً استعمال نمیشود، چون زبان عامیانه خود در حدّ و مرتبه خلاقیت، "لغتزاز" است و کاملاً مستقل و بی نیاز از "زبان ادبی/مکتوب/تحریر"!!!  
– ثانیاً باید دانست، که کلمه "خمیر ترش" یک ترکیب مشهود زبان عوام است، که عالمی از معانی و استدلال ذاتی در آن جمع شده است، چون:

– چون این خمیر ذاتاً مزه ترش دارد، که تمام مفهوم را احتواء میکند؛ زیرا:

داشتن "مزه ترش" کل مفهوم و بلکه رسالت و وظیفه این ترکیب را نشان میدهد؛ و نشان میدهد، که پسمنظر کیمیائی و علمی "تخمیر" در آن نهفته است؛ و چنین پسمنظری از ترکیب فیشنی و واوائی "خمیرمایه" هرگز و هیچگاه ساخته نیست!!!

### و اینک بحثی در مورد کلمه "الکحل":

اولاً باید تذکر بدهم، که "بنده خدا"؛ یعنی "احمد آریا" – که تا مغز استخوان زیر تأثیر "فارسی ایران" و انحرافات و ابتذالات شایع و متداول زبانی در "ایران"، رفته است – ضمن کامنت اولین خود به تقلید از برادران ایرانی ما کلمه مشوش و بلکه غلط "الکل" را به کار برد. تا این، که کامنت "قیس جان کبیر" او را از "خواب غفلت" بیدار ساخت؛ چنان، که خود در زمینه کلمه "الکل" قلمفرسائیها فرمود ....

قابل یادآوری میدانم، که سالها پیش در مورد املاي درست کلمه "الکحل" ضمن مقالات متعدد معلومات کافی در دسترس گذاشته بودم. درینجا لب و لباب آن گفته‌ها را از نظر خوانندگان گرانقدر میگذرانم:  
استاد علامه "صلاح الدین خان سلجوقی" از زبندگان دانش زمانه ما و از غنیمتهای روزگار ما در معارف اسلامی و و بالخاصه "علم لغت" بودند؛ همین دانش سرشار ایشان باعث شده بود، که "مجمع لغویون مصر" ایشان را به حیث عضو برجسته و ممتاز خود انتخاب کند. "استاد سلجوقی" آثار فراوان و معتتم و ماندگار به زبان ارجمند دری به جای گذاشته است؛ و یکی ازین آثار جاودان، کتابی ست به نام "نقد بیدل"، که "استاد سلجوقی" عالمی از معارف و معلومات ثقه را در آن گنجانیده است.

"استاد سلجوقی" درین کتاب در مورد "کشف الکحل" مراتبی را تذکر داده است، که ضمن این سطور – ولی به زبان خود – از آن حکایت میکنم:

"استاد علامه سلجوقی"، وطندار دانشور و ذوفنون ما، "جابر بن حیان سیستانی" را "کاشف الکحل" میدانند؛ بر خلاف ادعاهای نامستند و مشوش و مذبحانه دانشمندان ایرانی، که "کشف الکحل" را به "محمد بن زکریای رازی" منتسب میسازند!!!

در ادبیات جهان غرب، "جابر بن حیان سیستانی" را زیر نام "Geber" میشناسند؛ چنان، که:

در کتاب بیحد معروف و کاملاً مستند خانم Dr. Sigrid Hunke (دوکتور زیگرید هونکه) به زبان المانی زیر عنوان Allahs Sonne über dem Abendland ("افاضات و پرتوافشانی جهان اسلام بر باخترزمین") در مورد پیشتازی و

استادی "جهان اسلام" و حق مسلم آن بر "مغربزمین" معلومات بی اندازه جالب، واثق، ذیقیمت و منحصر بفردی را پیش روی خوانندگان متشبت و حقیقتجوی میگذارد. درین کتاب در مورد "جابر بن حیان سیستانی" نیز معلومات زیاد مییابیم؛ ولی برگردیم به اصل موضوع:

نظر به فرموده "علامه سلجوقی" در کتاب "نقد بیدل"، "الکحل" از اکتشافات جهان اسلام است؛ که وضعش به پور بزرگ و نامدار و فرزند برومند "افغانستان قدیم" تکیه میکند.

"جابر بن حیان سیستانی"، که کاشف اصلی "الکحل" است، این ماده فوق العاده مهم طبی را از طریق تقطیر مکرر - و آن هم "تقطیر سه باره شراب" - به دست آورد. او بالوسيله شرابی را، که ۹۶ درصد الکحل داشت حاصل کرد. "استاد علامه سلجوقی" این شراب را در کتاب "نقد بیدل"، به نام "شراب مطلق" یاد میکند؛ و در وجه تسمیه "الکحل" باید نوشت:

"کحل" در زبان عربی "سُرمه" را میگویند و چون "سرمه را از سودن و بیختن مکرر سنگ گرافیت" حاصل میکنند، "جابر بن حیان سیستانی" محصول جدید خود را با تداعی از طریقه تولید "کحل/سرمه"، به نام "الکحل" یاد کرد. "ال" در زبان عربی "علامت تعریف" است - که آن را "الف لام تعریف" هم میگویند - چنان، که نشانه های سه گانه [der, die, das] در زبان المانی و [the] در زبان انگریزی/انگلیسی، "علامات تعریف یا معرفه" هستند. پس کلمه "الکحل" در ذات اصلی و لغوی خود به معنای "آن سرمه" یا "این سرمه" و یا "مانند سرمه" است. در هر صورت همین نامگذاری "کاشف الکحل" و "واضع الکحل" است و بر آیندگانش تا به روزگار ما، لازم و واجب و اشد ضروری ست، تا این نامگذاری را جداً محترم بشمارند!!! از همین سبب باید این ماده بیحد مهم طبی را در هیئت "الکحل" بنویسیم، نه "الکهل" و یا "اکهول"؛ و بدترین شیوه نگارش این لغت همانا "الکل" است، که در "فارسی ایران" وسیعاً تداول دارد؛ و بعض افغانان کوتاهنظر مقلد "فارسی ایران" نیز، "الکل" مینویسند، که جای هزاران تأسف است!!!

"الکحل" را در زبان المانی با املاي Alcohol و در زبان انگریزی به املاي alcohol مییابیم. بر ما مردم سرزمین فاخر و سربلند "افغانستان" جداً لازم است، که حق مسلم کاشف و واضع "الکحل" را محترم بشماریم و این ماده مهم طبی را مطابق به تسمیه واضع بزرگوار آن بنگاریم!!!

قابل تذکر است، که در روزگار ما این اصل را همیشه مد نظر میگیرند، و کلمات خاص و مشهور جهانی را طبق نامگذاری مخترع و واضع و کاشف آنها مینگارند.

یک نکته مگر نباید فراموش ما گردد، که زبان محاوره "دری/فارسی" و زبان مکتوب آن را باید - به خلاف تعاملات در زبانهای فرنگی - از جهات فراوان منفصل از هم مد نظر بگیریم، چون بسا اختلافات بین این دو وجه عین زبان وجود دارند؛ ولی وقتی مراتب بالا را تجویز نموده و نسخه صادر میکنیم، در درجه اول "زبان مکتوب" یا "زبان تحریر" و یا "زبان ادبی" را در نظر داریم!!!

(خلیل الله معروفی - جرمنی - ۰۹/۰۲/۲۰۲۵)